



فرهنگ بیگانه‌ستیزی و موضع ایرانیان در مقابل فرهنگ مهاجم

تاریخ ایران از دیرزمان به علت موقعیت جغرافیایی - سیاسی یا ژئوپلیتیکی آن، همواره شاهد تاخت و تاز بیگانگان و مهاجمان و لشکرکشی‌های بسیار بوده است. ضعف حکومت‌های مرکزی و از هم‌گسیختگی حاکمیت ملی و سیاسی در کنار عدم مشارکت سیاسی مردم و عدم حضور آنان در صحنه به دلیل جو خفقان و استبداد مطلقه و وجود نوعی تسلیم‌پذیری و تابعیت، از سویی موجب تنهایی حکومت‌های سیاسی در دفاع از قلمرو ملی و حیثیت و تمامیت ارضی ایران گردیده و در عین حال عدم اعتماد مردم و انزجار ایشان از مظالم دستگاه سیاسی یکه‌تاز و انحصارطلب و نوعی نگرش فردگرایانه خودمحور، صفحاتی از تاریخ ایران را با گشایش‌ها و تعدیات بیگانگان همسایه و استعمارگران قدیم و جدید روبه‌رو ساخته است.

وقوع حملات بی‌دری به ایران آن‌چنان تشتت و نابه‌سامانی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و در نهایت ناامنی اقتصادی را فراهم ساخته که ایران هرگاه تمامی نیروهایش را بسیج کرده تا بتواند قدمی در راه توسعه بردارد، با مشکل بیگانگان ناخوانده مواجه شده و تمامی رشته‌هایش را پنبه کرده است. شیوع و گسترش این حملات چنان بوده

که به قولی ثروت ایرانیان همیشه در خفا و پستوها بدون هیچ‌گونه بهره‌برداری کارآمدی در جهت تولید بوده و هیچ‌گاه مورد استفاده زندگان نبوده و فقط مرده ریگ بازماندگان گشته است. به طوری که سکه‌ها و اشرفی‌های بسیاری در کوزه‌ها و دفینه‌های گوشه و کنار این مرز و بوم، طعمه خاک شده و صاحبان آن‌ها را در فقر و ناامنی و دلهره نگهداشته است. به قول رنه دالمانی: «در دنیا ملتی نیست که به اندازه ایرانی از نشان دادن سرمایه خود ترس داشته باشد... اگر ذخیره نقدی هم داشته باشد آن را در لنگه جوراب کهنه پشمی ریخته و در زیرزمین یا زوایای مخفی خانه خود دفن می‌کند.» (۱)

حملات بیگانگان، خاصه دولت‌ها و کشورهایی که با اندکی احساس قدرت و توانگری به صرافت تهاجم و تعدی ارضی و مرزی افتاده و خواه به مقصد تاراج و چپاول خود رسیده یا نرسیده باشند، موجب فروپاشی ساختار و سامان اجتماعی و اقتصادی کشور مورد تهاجم می‌شد. این پدیده‌ای است که از دیرزمان به انحاء مختلف وجود داشته است. چنین عملی که در لغت به «استعمار» معروف است، هدفش غارت اراضی،

منابع و منافع ملت‌ها است که با استفاده از برتری نظامی، مادی، فنی و علمی تحقق می‌یابد. در این فرایند طولانی، واکنش‌های بسیاری در مقابله با عوامل بیگانه نشان داده شده است که متعدّدند. به عنوان نمونه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی دومین وزیر امور خارجه ایران در زمان قاجار، ماهانه یک هزار روپیه از فرمانروای هند و نماینده انگلیسی تقدماً دریافت می‌کرد تا ایران را هر چه بیشتر تضعیف، تحقیر و تجزیه نماید و خطری بالقوه برای منافع انگلیس در هند و مصالح دولت فخیمه بریتانیای کبیر باقی نماند.» (۲)

از سوی دیگر هرازگاهی نیز به علت ایستایی فرهنگی و فقر اقتصادی و فقدان راه‌های مواصلاتی و ارتباطی بین مناطق و شهرها و تشتت فرهنگی و خودمحوری‌های قومی - محلی، عناصر فرهنگ بیگانه یا عده‌ای را جذب و دچار از خودبیگانگی محض کرده و یا این‌که خیلی از جمعیت را اولاً به علت گسیختگی ارتباطی و ثانیاً به جهت نبود حس اعتماد و نوعی گرایش به بیگانه‌گریزی، دچار خصلت انعطاف‌ناپذیری و عدم پذیرش خصایص فرهنگی جدید علمی - فنی و در نهایت انزواگرایی کرده است. چنین طرز برخوردی موجب ناتوانی،

● **ناامنی سبب عدم شکوفایی فرهنگ اقتصادی، کار و کوشش جمعی و تولیدی می‌گردد.** چرا که تولید مستلزم نوعی دوراندیشی و امید به آینده است، در حالی که در نظام استبدادی و ناامنی موجود در جامعه همیشه ترس از آینده بوده و لذا افراد به سوی سودهای آتی جذب شده و به سرمایه‌گذاری درازمدت‌گرایشی ندارند

مردم در حضور فعال در مراودات فرهنگی بین‌المللی شده و با نوعی از هم‌گسیختگی، زمینه انفعال و تسلط و تهاجم فرهنگی را (هرچند در ظاهر امر) به بار آورده و به جای منطبق صحیح تبادل فرهنگی و گزینش بهترین‌های آن، ویژگی‌های فرهنگ بیگانه را به صورتی ادغام نشده با فرهنگ بومی، به صورت وصله‌ای ناجور و نجسب در کنار آن قرار داده است. پدیده سه فرهنگ ناموزون ملی - اسلامی و غربی که به عنوان نوعی عدم یک‌پارچگی فرهنگی و اختلال و ابهام الگوهای رفتاری مطرح می‌شود، پیامد چنین کنش‌ها و واکنش‌هایی است. فرهنگ ایرانی در عهد ساسانی با عدم رضایت و اطمینان نسبت به دولت مرکزی و فرهنگ مسلط، در مقابل فرهنگ اسلامی و عربی، آغوش می‌گشاید. هرچند که با حفظ بسیاری از شعایر و مناسک ملی خود به مسالمت و هم‌زیستی و نه ادغام و یک‌پارچگی فرهنگی روی می‌آورد. لذا فرهنگ ایرانی و اسلامی به تدریج و علی‌رغم هم‌زیستی، در عین حال از استقلال عملی نیز برخوردار می‌باشند و گاه حتی به نوعی تزاحم مناسک این دو فرهنگ نیز برمی‌خوریم؛ مثل ماه محرم در ایام نوروزی و شب‌های چهارشنبه‌سوری. در دوره معاصر نیز عنصر فرهنگ غربی با حضور همه‌جانبه خود چنان الگوهای رفتاری فرهنگ ایرانی - اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است که در جوامع شهری و حتی روستایی ایران، پدیده‌ها و خصایص فرهنگ غربی را در زمینه خوراک، پوشاک، اسکان، تفریحات، تکلم، روابط عاطفی، آموزش و پرورش شاهدیم. از سوی دیگر، ظهور فرهنگ غربی به تدریج فرهنگ دامن زده و افشار اجتماعی خاصه نوجوانان و ثروتمندان و طبقه متوسط جامعه را با نوعی تقلید و فرهنگ‌پذیری و دهن‌بینی فرهنگی، تحت تأثیر قرار داده است. مشکلی که به نوبه خود عامل پیدایی مشکلات و مسایل فرهنگی بسیاری گردیده که مانع از یک‌پارچگی فرهنگی و حرکت همه‌جانبه و ملی به سوی توسعه‌ای موزون و مطلوب و درون‌زا شده است.

خانم وان روزن، سیاح سوئدی در سال ۱۹۱۸ میلادی می‌نویسد: «شرایط جغرافیایی و حوادث

دارد چون تجدد سیاسی شمال، توسعه نهادهای کلیدی، احزاب و پارلمان‌ها، حق شرکت در انتخابات و آرای مخفی که پشتیبان‌های تصمیم‌گیری براساس مشارکت مردم را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، تجدد اقتصادی با تغییرات عمیق اقتصادی یعنی افزایش تقسیم کار، استفاده از فنون مدیریت، پیشرفت تکنولوژی و رشد تسهیلات بازرگانی همراه است. تجدد اجتماعی نیز شامل افزایش تعداد باسوادان، توسعه شهرنشینی و افول اقتدار سنتی است. (۶) اساساً پیش از این که جامعه‌ای در فرایند توسعه قرار گیرد، تجدد و تجددطلبی می‌بایست در اندیشه‌ها و اذهان جای یابد تا زمینه‌ساز توسعه فنی، اقتصادی و سیاسی گردد. «در غرب با آغاز دوره جدید، توسعه هم در عمل مطرح شده است. آنها بی‌آن که به صورت آگاهانه به دنبال توسعه رفته باشند، توسعه یافته‌اند. یعنی تحولی در فکر و فرهنگ آن‌ها پیدا شده که باعث توسعه شده است.» (۷)

اصولاً تجدد در ایران خیلی خوب فهمیده نشده است، چرا که نگاه‌ها عمدتاً به ظاهر تجدد معطوف بوده و چون آن را محصول غرب می‌پنداریم، آن را به باد انتقاد گرفته، از خود دور می‌سازیم. فکر توسعه در ایران نیز اساساً با سیر در آفاق و دید و بازدید از ممالک مستجد و توسعه یافته، با گرفت و در سایه این ارتباطات، بسیاری ظاهر تمدن غربی را دیده و مروج مبانی صوری آن شدند و درصدد پرکردن فاصله ایجاد شده خود با غرب برآمدند. چنان که ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اروپا، حرف اولش این بود که: «در این سفر، آن‌چه که ملاحظه کردیم، تمام نظم و ترقی اروپا به جهت این است که قانون دارند. ما هم عزم خود را جزم کرده‌ایم که در ایران قانونی ایجاد نموده، از روی قانون رفتار کنیم. شما بنشینید و قانونی بنویسید.» به گفته شاهزاده ملک‌آرا: «هیچ‌کدام از ما حاضران که چیزی می‌فهمیدیم، نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون، سلب امتیاز و خودسری از شخص همایونی است و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود.» (۸) «آن‌هایی که به کشورهای غربی سفر کرده بودند، عمدتاً ظاهر تجدد را دیده بودند و خیلی سطحی با مسایل تماس داشتند. فرضاً دیده بودند که در این کشورها حکومت قانون است، بنابراین فکر می‌کردند که راه حل، تنها قانون است، ولی مسأله اساسی این بود که در غرب حکومت قانون براساس و مبنای چه تحول فکری امکان‌پذیر شده است. این سؤالی بود که آن‌ها نتوانستند به آن جواب بدهند. بنابراین ما هم در توافق‌مان با اصول غربی و هم در مخالفت‌مان با آن، سطحی هستیم.» (۹)

حسین علی‌خان صدرالسلطنه نماینده سیاسی ایران در اروپا می‌نویسد: «چیزی که ما را از شر

تاریخی ایران هرگز به مردم این سرزمین فرصت کافی نداده است که از نعمات زندگی به سیری کامیاب شوند. تنها از آن عیش و تنعمی که عامه مردم در حسرت آن به سر می‌برند، پادشاهان، درباریان و سران طوایف قدرتمند توانسته‌اند بهره‌مند گردند.» (۳) دنیس رایت در سال ۱۹۲۱ می‌نویسد: «ایرانیان به اصول آداب و معاشرت به روش اروپاییان به شدت پایبندند. از جمله به طرز لباس پوشیدن و روش دید و بازدید و مبادله کارت ویزیت به در خانه‌های یکدیگر اهمیت می‌دهند. دیدن آقایانی که فراک سیاه رنگ بر تن و کلاه سیلندر ابریشمی بر سر دارند، در حالی که هنگام راه‌رفتن تا مچ پایشان در گل فرو می‌رود یا در برابر گرد و غبار چشم خود را تنگ و به هم می‌آورند، آن هم در حال راه رفتن در میان قطارهای شتر و قاطر و الاغ صحنه‌ای پرضد و نقیض و تماشایی است.» (۴) در جای دیگری مجدالملك در مورد تحصیل‌کردگان ایرانی در خارج از کشور می‌نویسد: «شتر مرغ‌های ایرانی که از پترزبورگ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده است، از علم دیپلمات و سایر علوم، معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تحفظه دولت. این انگورهای نوآورده، گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ملک بی‌نظم رجعت کرده‌اند... و همین که مصدر کاری و مرجع شغلی شدند، بالادست همه بی‌ترتیبی‌ها برمی‌خیزند و در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و حمیت و اختراعات امور مبالغه دارند.» (۵)

فرهنگ تجدد و نوگرایی فرهنگی

نظریه تجدد (Modernism) یکی از الگوهای تحلیلی برای توضیح فرایند‌گذار جوامع از مناسبات سنتی به امروز می‌باشد. گرایش به نوسازی و طلب انطباق با نیازها و مقتضیات جدید و معاصر که مدرنیسم نام دارد، نقطه مقابل سنت‌گرایی است. مثلاً نهضت پروتستانیزم نوعی مدرنیسم مذهبی است در برابر کلیسای کاتولیک و اسکولاستیک مسیحی. تجدد، وجوهات بسیاری

دشمن نگاه می‌دارد، تحصیل علوم و دادن حریت، پس از تربیت اطفال و داشتن قانون است.» (آدمیت، ۱۴) بدین ترتیب بود که برای دست‌یابی به توسعه بدون گذار از فرایند تجدد، آن‌هم به صورت درون‌زا و خودجوش، به فکر فرستادن محصلان ایرانی به فرنگ جهت آموزش فرهنگ و تمدن اروپایی و فراگرفتن زبان و علوم و فنون غربی که به کار نظام و ترقی صنعت ایران بیاید، افتادند و سرانجام نیز این محصلان پس از بازگشت، به دلیل نبود زمینه مناسب، عاطل و باطل، به امور دیگر اشتغال ورزیدند. «اکثر اعزام‌شدگان از خانواده‌های متمول بودند و به علت فقدان زمینه مساعد برای کاربرد آموخته‌ها، اکثرشان پس از بازگشت شغلی نیافتند سواى آن چه که تحصیلاتشان ایجاب می‌کرد: اطباء به دربار پناه بردند و معالج شاه و شاهزادگان شدند، آن که چدن‌ریزی خوانده بود به امور اداری پرداخت، معدن‌شناس و بلورساز و ساعت‌ساز و عدسی‌تراش دوربین، کارمند وزارت خارجه و چینی‌ساز و کارگر خرازی، ژنرال کنسول ایران در مصر شدند... برخی از اعزامیان نیز چیزی نیاموختند جز فرنگی مآبى... محمدعلی چخماق‌ساز، اگر قفل و کلیدسازی را نیاموخت، لااقل پیشقدم هموطنانش در زن‌فرنگی ستاندن و در کلیسای فرنگیان عقدبستن شد.» (۱۰) ناهمگونی این دو فرهنگ ملی و غربی به قدری بود که نه تنها باعث توسعه نشد، بلکه حتی روند طبیعی تطور را نیز مخدوش ساخته و دستخوش وقفه ساخت. در دوره معاصر نیز به تصور ورود ظواهر مادی، فیزیکی و تکنیکی غرب به عنوان شاخص توسعه‌یافتگی، جامعه را دچار یک تأخر فرهنگی ساخته و شهرنشینان روستایی مآب ایرانی را با کلاه شاپو و ماشین و اتومبیل و کت و شلوار آراستیم، بی‌آن که زمینه فرهنگی استفاده از آن را براساس آداب خاص خود بیاموزیم. «هگل در جایی این بحث را مطرح می‌کند که فرق انسان قدیم با جدید در این است که انسان جدید به محض این که مثلاً آب را می‌بیند، فکر تغییر مسیر آن و بردن به طرف توربین و گرفتن انرژی از آن به ذهنش می‌رسد، حال آن که انسان قدیم چنین نگرشی نداشته است. انسان قدیم که ما هستیم، از آب این درک را داریم که بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین.» (۱۱) برخی معتقدند که نهضت مشروطه نیز حرکتی تقلیدی بوده که به قول «هدین» با سرایت انقلاب روسیه به ایران «همه با فریاد، خرواهان مشروطیت بودند، بدون آن که به معنای واقعی این کلمه پی برده باشند و بدون این که از خود بپرسند که آیا ملت ایران برای حکومت بر خود با این روش از بلوغ کافی برخوردار است یا نه.» (۱۲)

قرار داده باشد. تجلیات آن اجتناب از هر پدیده نو و هر دگرگونی و بدگمانی نسبت به آن است. به نظر می‌رسد هر قدر یک جامعه به اصطلاح ابتدایی‌تر باشد، نوپیزاری در آن مشهودتر است.» (۱۳) کسروی می‌نویسد: «امروز ایرانیان به دو گروهند: یکی آنان که کهنه‌اندیش‌اند و پیروی از کیش‌ها می‌کنند؛ دیگری آنان که نواندیشانند و چیزهایی را از اروپا یاد گرفته‌اند. آنان که پیروان کیش‌هایند، زندگانی را برای کارهای کیشی خود که مایه آبدادی جهان دیگرشان پنداشته‌اند، می‌خواهند. در نزد آنان گفتگو از بسیجیدن (تولید) و گساریدن (مصرف) و آبدادی کشور و فیروزی توده و مانند این‌ها ارجحی ندارد... نواندیشان که چیزهایی را در روزنامه‌ها خوانده‌اند و از کار و پیشه و کوشش به بسیج نیازها آگاهند. لیکن اینان نیز اندیشه‌هایشان آلوده مادی‌گری است.» (۱۴) در جای دیگری اندیشمندی معتقد است که «نوآوری‌ها توسط کسانی صورت می‌گیرد که به نحوی از شرایط موجود رنج می‌برند و نه آنان که از این شرایط منتفع می‌شوند.» (۱۵) از این‌روست که مثلاً در نهضت مشروطه گروهی خواهان مبارزه با استبدادند و خود را «سگ ملت» می‌خوانند و سالار و سردار ملی خوانده می‌شوند و نگاهی تقلیل‌گرا، راه نجات را در مشروطیت می‌بینند؛ مشروطیتی که شاید فقط اطلاعات ژورنالیستی از آن دارند. طیف دیگر از مشروطیت، در اصل با آن ضد بوده و به اصطلاح با نوگریزی و سنت‌گرایی آغشته به دین و مذهب، به دنبال مشروطه مشروع‌اند و مدعی‌اند که به خاطر عدم آمادگی روحی مردم، مشروطیت، مشکلی مضاعف بوده و باید سایه سلطان به عنوان سایه خدا باقی باشد و طیف سوم از فرهنگ غرب تبعیت کرده و فریاد برمی‌آوردند که باید از سر تا نوک پا غربی شد تا راه نجات و توسعه پیموده شود. ولی «چون مشروطه مبتنی بر یک تفکر نو با ضابطه سیستماتیک نبود، اصولاً نمی‌توانست دوام بیاورد؛ یعنی کوشش تئوریک اساسی در این زمینه انجام نشده بود و آن‌هایی که به کشورهای غربی سفر کرده بودند، عمدتاً ظواهر تجدد را دیده بودند.» (۱۶)

فرهنگ قومیت‌گرایی و قوم‌ستیزی یا وحدت فرهنگی

جامعه ایرانی به مثابه بسیاری از جوامع دیگر خاصه نوع بسته و ابتدایی آن، متشکل از انواع اقوام و قبایل و تیره‌های متعدد می‌باشد که هر یک دارای آداب و رسوم، منشأ نژادی، دین، ایدئولوژی، اختلافات، علایق عاطفی و زبان یا لهجه و گویش خاص خود هستند. در جهان صنعتی این اقوام عموماً با یک سازگاری دمکراتیک در اکثر جوامع فدراتیو و ایالتی با وجود نوعی استقلال قومی - فرهنگی، در فرهنگ کل جامعه مستحیل‌اند و از سیاست‌های کلان فرهنگ جامعه نیز پیروی

می‌کنند. از سوی دیگر برخی از جوامع کمتر توسعه‌یافته یا بسته، هنوز روحیه قومیت‌مداری را حفظ کرده و با تعیین مرزی سخت و انعطاف‌ناپذیر از یک پارچگی فرهنگی جلوگیری کرده و جامعه کلان را همواره در معرض تشتت‌های قومی و ستیزه‌های اقوام و قبایل قرار می‌دهند.

چندگانگی قومی «جامعه‌ای را مشخص می‌دارد که در آن اقوامی گوناگون با حفظ هویت فرهنگی و تاریخی خود، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند»، ولی صورت ترکیبی مستحیل شده‌ای را نشان نمی‌دهند و به طور بالقوه آمادگی جداسازی دارند. گرایش‌های قوم‌پرستانه، در واقع نوعی خودبینی در سطح قومی و قبیله‌ای است که از تحجر و سنگ‌واره بودن اندیشه و محدودیت‌های اجتماعی برمی‌خیزد. «قوم‌پرست یا اتنوسانتریست (Ethnocentrist) در روان‌شناسی اجتماعی به قومی گفته می‌شود که به ارزش‌ها و قابلیت‌های گروهی خود و کشش‌های قومی و فرهنگی خود سخت پایبند است. در دانش قوم‌شناسی، قوم‌مداری عبارت است از تمایل و گرایش شدید یک قوم، طایفه و مردم همبسته یک ناحیه نسبت به تعلقات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دینی جامعه خود.» (۱۷) بی‌تردید تعصبات قومی، ملی، دینی و فرهنگی مفرط در طی تاریخ، سبب بروز پیش‌داوری‌ها و کج‌فهمی‌ها و ستیزه‌های بسیار گردیده، خاصه در دوران معاصر به نوعی گرایش‌های نژادپرستانه منتهی شده و خون‌های بسیاری را به هدر داده است. لفظ اصلاح نژاد در واقع برخاسته از همین گرایش‌های قوم‌پرستانه دون پایه‌ای است که هنوز سرلوحه زندگی و شرف بسیاری از اقوام، ملل و نحل بوده و در اقصی نقاط جهان به صورت‌های فاشیستی و نازیستی و اخیراً تهاجمات ددمنشانه صرب‌ها، به منصفه ظهور رسیده است. «اتنوسانتریسم، فرد یا گروه یا قوم را وامی‌دارد تا نسبت به فرهنگ و تعلقات ملی و محلی و عقیدتی خود غلو کند و مبالغه گوید و در صورت وجود شرایط و مقتضیات موافق و مناسب، نظر و عقاید و هنجارهای خود و قوم خود را بر دیگران تحمیل کند. یکی از جلوه‌های مخوف اتنوسانتریسم در حال حاضر، توسعه‌طلبی برخی از کشورهای پیشرو و صنعتی است که به صورت انحصاری مختلف به امپریالیسم فرهنگی کشیده شده است. در دو قرن اخیر این قبیل ملت‌ها سعی داشته‌اند به طور مستقیم و غیرمستقیم فرهنگ، آداب و رسوم و اعتقادات و تمایلات رفتاری خود را به کشورها و ملل عقب‌نگه‌داشته شده تحمیل کنند.» (۱۷)

تعصب فرهنگی پدیده‌ای است که در آن افراد ارزش‌های خود را ملاک قضاوت قرار داده و اصول نظریه‌الگویی فرهنگ را زبرپا می‌گذارند. به قول رالف لپنتون: «کسی که همیشه در قضاوت خود



● **تهاجم همیشگی چنان نابه‌سامانی سیاسی و به دنبال آن ناامنی اقتصادی و فرهنگی را فراهم ساخته که در تاریخ این مرز و بوم نه پایه‌های استواری از تولید و فرهنگ تولید پدید آمده و نه متون ادبی ادبا، خالی از شکوه و ابهام و رازواری است.**

محصور بوده است، همان قدر از وجود فرهنگ و قراردادی بودن شیوه‌های فرهنگی ناآگاه است که ماهی از وجود آب در اعماق دریا. اصولاً برخورد عینی با فرهنگ خودی، به سختی و به ندرت قابل حصول است. لذا می‌توان گفت که همه ما تا حدی «قوم مدار» یا به معنایی، متعصب فرهنگی هستیم. (۱۸) نقطه مقابل قوم مداری، «نسبیت فرهنگی» یا قابلیت فهم فرهنگ دیگران در قالب نظریه الگویی فرهنگ است، یعنی داوری براساس کلیت همان فرهنگی که یکی از عناصرش مورد ارزیابی است. چنان که مثلاً در داوری‌های قوم مدارانه و مقایسه الگوهای فرهنگی دیگران با الگوی فرهنگی خودی، قوم مداری ایرانی در پی رد الگوی پوشش، مراودات زنان و مردان، شُرب، تفریحات، دنیوی شدن و شکل خانواده غربی است. حال این که در نگرش الگویی فرهنگ، شناسایی فرهنگی مستلزم مطالعه آن در کلیتش و ارتباط دادن هر عنصر با سایر عناصر فرهنگی است. این تغییرها و داوری‌های قوم مدارانه در سطح درون مرزی و درون یک ملت نیز به چشم می‌خورند. مثلاً در کشور ما، با وجود شکسته شدن تعصبات و همگانی دیدن برخی اصول فرهنگی، نوعی قضاوت قوم مدارانه رایج است که مثلاً تهرانی‌سوی علیه اصفهانی و رشتی و تبریزی موضع‌گیری کرده، فرهنگ و آداب قومی او را به استهزا می‌گیرد یا حتی فارسی‌زبانان، ترک‌زبانان و گیلکی‌گویان را مورد تمسخر قرار داده و لطیفه‌های زشت و اهانت‌آمیزی علیه آن‌ها می‌سازند. چنین روندی باعث نوعی جبهه‌گیری و تقابل قومی - فرهنگی شده، روح و وجدان ملی خدشه برداشته و الگوی فرهنگی از کارکرد اصلی خود که به قول «کولکهن» به معنای نظم ساختاری و تضمین آن است، باز می‌ماند. وقتی می‌گوییم هر فرهنگی دارای الگوی خاصی است، بدان معنی است که مجموعه رفتار و کردار، باورها و شناخت گروهی از مردم از نظام نسبتاً ثابت و منسجمی برخوردار است. فرهنگ فقط رفتار نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از انتظارات و توقعات نیز هست. اجزای تشکیل‌دهنده یک الگوی فرهنگی نیز از خرد تا کلان عبادت از صفت مشخصه، مجموعه صفات و

الگو فرهنگی (۱۹)

هدف اصلی هرگونه مطالعات قوم شناختی، دستیابی به اطلاعات مربوط به امور فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای خاص و اقوام و خورده‌فرهنگ‌های آن است؛ از قسبیل نوع خویشاوندی، محل اقامت، شغل، سلسله مراتب دینی، منزلت اجتماعی، قدرت سیاسی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی، آرمان‌های اجتماعی، افسانه‌ها و باورها، آداب و رسوم، زبان، ساخت و کارکرد تشکیلات و نهادهای اجتماعی.

تعصب قومی باید به لحاظ عینی و تاریخی و فرهنگ‌شناختی تحلیل و تعلیل شود تا زمینه‌های بروز آن آشکار گردد. مثلاً این قومیت مداری که فرهنگ عرب بست بوده و از نوعی واپس‌ماندگی و مافت خوری ریشه می‌گیرد و عرب را «سوسمارخور» و از این قبیل می‌خوانند، از کدامین بستر تاریخی - اجتماعی و فرهنگی برمی‌خیزد. چنین گرایش‌هایی هرچند ممکن است نوعی حمیت ملی برانگیزد، ولی از سوی دیگر زمینه‌ساز انفعال، اغتشاش و آشفتگی درونی بوده و در صورت وقوع حملات بیگانه اعم از ارضی یا فرهنگی و اقتصادی، باعث شکست فرهنگی و وابستگی فرهنگی و اقتصادی می‌شود. چنان که مثلاً کلیت فرهنگی ایران که از زاویه‌ای دارای سه ویژگی ملی، اسلامی و غربی است، سردرگمی، ابهام و بی‌ثباتی ایجاد می‌کند. شیفتگی ایرانیان در مقابل فرهنگ غرب نیز شاید ناشی از همین ابهام و آشفتگی در وجود نوعی الگوی فرهنگی خاص، صریح و هم‌سو باشد.

از سوی دیگر در درون همین سه الگوی فرهنگی نیز بی‌سامانی و بی‌ثباتی مشهود است چنان که در فرهنگ دینی - مذهبی تعارض پنهان و آشکار فرقه‌های دینی - مذهبی هم چون تسنن و تشیع مزید بر علت شده و الگوهای فرهنگ اسلامی را نیز با تشتت مواجه می‌سازد. گرایش‌های «علی‌اللهی» و علوی‌گرایی نیز در واقع نوعی مقابله مذهبی است که شیعه افراطی و به اصطلاح «غالیون» در جهت تضعیف فرقه تسنن پیش گرفته‌اند. این ویژگی نیز از قدمت طولانی برخوردار است و از زمان تفوق معتزله و اشاعره تا تشیع صفوی و دوره معاصر ادامه یافته است. در الگوی فرهنگی ملی نیز وجود تمایلات عرب‌ستیزی و

حتی با جهت درونی یعنی ترک‌ستیزی و فارس علیه کرد و شمالی علیه جنوبی نیز تشتت را دو چندان ساخته و در واقع الگوهای سه‌گانه فرهنگی کنونی جامعه را نیز از درون چندگانه ساخته و لذا مانع غلبه یکی بر دیگری و در نهایت هم‌سان‌سازی فرهنگی و فعال‌سازی فرهنگی شده است.

فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی منتسکیو، درباره ویژگی‌های نظام استبداد شرقی و خاصه خصیصه تسلیم و اطاعت محض می‌نویسد: «در این حکومت‌ها انسان مخلوقی است که تابع اراده مخلوق دیگری است و بس... در لوای حکومت استبدادی، انسان مانند حیوانات، نصیبی جز غریزه طبیعی و اطاعت و تنبیه ندارد... هر امری که شاه مستبد صادر می‌کند کافی است؛ باید پذیرفت و چون و چرا ندارد... قانون را که امر شاه است نمی‌توان نقض کرد. این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است.» (۲۰) از نظر منتسکیو استبداد متضمن بردگی عمومی بوده و پادشاه مستبد از روی هوا و هوس‌های جاپرانه فرمانروایی می‌کرد. (۲۱)

در چنین جامعه‌ای که زور بدون چون و چرا و قدرت تامه و مطلق‌انگارانه وجود داشته و مملکت جزو ملک مفتوحه شاه یا سلطان قلمداد می‌شده، همه از جانب حاکم مملکت در معرض خطر و تحت اطاعت بودند. به مصداق این مثل که «ظلم علی‌السویه، عین عدل است»، همه از جانب شاه تهدید و مرعوب می‌شدند. عبدالرحمن کواکبی، متفکر عرب می‌نویسد: «حاکم مستبد به اطاعت بی‌چون و چرای مردم تمایل دارد و با هرگونه دانش و آگاهی که بخواهد از بردگی فکر بکاهد و ذهن پرسنده را پاسخ مناسب دهد، در ستیز است.» (۲۲) یا به قول ویتفولگ «اختناق، ترور عقاید، سرکوبی گروه‌ها و افراد مخالف، ناامنی شخصی و اجتماعی از وجوه ممتاز استبداد شرقی است.» (۲۳) هرچند که در بیان علت پیدایی این خصیصه و تقلیل آن به عامل آسیایی بودن جامعه و استبدادی بودن جوامع شرقی، انتقاداتی مطرح شده که نظر ویتفولگ در واقع نوعی تحقیر و پست شمردن فرهنگ شرقی در مقابل فرهنگ غربی است، ولی قدر مسلم، این خصیصه در تاریخ ایران وجود داشته است.

به نظر برخی دیگر از نظریه‌پردازان از جمله ماکس وبر، فرهنگ سلطه موروثی پدری (Patrimonialism)، عامل دیگر به وجودآورنده خصیصه تسلیم و تبعیت است. «در فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی، قدرت پدیده‌ای رمزآمیز تلقی می‌شود. حاکم، تافته‌ای جدابافته و دارای خصلتی قهرمانی به شمار می‌رود... در ساخت خانواده پدرسالار، احتراز از خشم پدر و کوشش برای جلب توجه او موجب پیدایش شخصیت اقتدارطلب

می‌شود که خود لازمه نظام پاتریمونالیستی است. سلطه جویی و تسلیم طلبی در عین حال ویژگی‌های اصلی این نوع شخصیت است. چنین شخصیتی در برابر قدرت برتر پدر و یا دولت، مطیع و متقاد است، اما باطناً سرپیچی می‌کند. تسلیم‌پذیری در مقابل قدرت برتر، قاعده اساسی است و ترس از ویژگی‌های شخصیتی عمده فرد در خانواده و دولت پاتریمونالیستی است. (۲۴) به اعتقاد ویر، سلطه موروثی از لحاظ سیاسی بی‌ثبات است، چون در معرض تحریکات درباری و شورش‌های داخلی دستگاه سلطنت قرار دارد و مانعی است که راه رشد سرمایه‌داری عقلانی را سد می‌کند. (۲۵) مارتین لوتر پیش‌قراول فرهنگ دینی توسعه اروپایی در جهت سرمایه‌داری می‌گوید: «اگر پادشاه جبار است، اگر بی‌رحم و خونخوار است، این ملت است که مقصر است. ملت‌ها شاهانی دارند که سزاوار آن هستند.» (۲۶) با وجودی که در یک سیستم اجتماعی، تلخیص همه عوامل به یک عامل نمی‌تواند برخورد علمی و صحیح باشد، ولی این فرهنگ تسلیم چنان اهمیتی دارد که به قول خانم لمبتون، «هنوز هم از ویژگی‌های عمده و مشکلات مهم است.» (۲۷) به عبارت دیگر ستم دستگاه حاکمه با پدیده‌های کیفی هم‌چون جهل و خرافات و تعطیل عقل و تسلیم سرنوشت بودن و جادو مزاجی و اوهام‌پرستی در میان توده مردم رابطه مستقیم دارد. «تفکر قبیله‌ای بین قوانین طبیعی و اجتماعی تمایزی قابل نشده، در نتیجه بر هر دو یک حکم می‌راند و خود را در مقابل هر دو ناتوان و اسیر می‌بیند. در واقع این همان روحیه‌ای است که در نزد ما به روحیه جبری و تسلیم شدن و به تعبیری قضا و قدری بودن معروف است.» (۲۸)

باری به هر جهت، تاریخ ایران نیز شاهد حاکمیت عام و دیرپای این منش بوده و هست که همیشه از موانع عمده تحرک، پویایی و تحول این سرزمین گردیده است. سرجان ملکم در سال ۱۸۰۰ میلادی می‌نویسد: «هرگز در میان مردم کشورهای اسلامی، نه فقط کوششی در جهت آزادی ملت نشده، بلکه حتی خواهش هم به عمل نیامده است تا حد و مرزی برای اقتدار سلاطین بگذارند که سدی در برابر ستم‌ها و تجاوزات آن‌ها باشد. هرگاه هم ستم، سبب بروز شورش شده، در اثر ناآگاهی مردم از چگونگی اداره دولت و حقوق اجتماعی، نتیجه این شده که بعد از آن که ظالمی را برانداختند، می‌بینند ظالمی دیگر را بر خود مسلط کرده‌اند که هنوز بر تخت سلطنت ننشسته، همت بر قلع و قمع همان کسانی می‌گمارد که مصدر قیام و باعث آشوب به سود او شده و او را به سلطنت رسانیده‌اند. تاریخ ایران از پس شورش تازیان تا به این روزگاران بر همین روش است و تغییری در وضع این کشور پدید نیامده و بنابراین آبادی کشور بسته به طبیعت و عادت شخص پادشاه است.» (۲۹)

سرجان ملکم در جای دیگری می‌افزاید: «در ملت اسلام که در ایران مقهور قاجاریان‌اند، هر کسی در خانه خود حاکمی قهار است و از کودکی تا دوران بزرگسالی هیچ نمی‌بیند و نمی‌شنود، مگر حکم و احکام حکومت و اجبار به 'لااعت و فرمانبرداری: چنان که هر کسی عادت می‌کند بنده‌وار یا فرمان بدهد و یا فرمان بردارد. بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد که معنا یا مقصود از آزادی شخصی و آزادی اقتصادی و شغلی و ملکی چیست؟» (۳۰) ژوبر می‌نویسد: «شرقی‌ها به علت زندگی در زیر سیطره حکومت‌های استبدادی، همواره تندخو و سخت‌انگیزند. ایرانیان به زورگو تملق می‌گویند و بر این باورند که دستی را که نمی‌توانی بیزی، بیوس.» (۳۱) در پیوند دین و سیاست و تعبیر دینی این روحیه اطاعت و تسلیم، در «تحفه الناصریه»، اندرزنامه محمد حسین نصرالله آمده است: «سلطنت و نبوت دو نگین‌اند که در یک خاتم‌اند. امامت و امارت توأم‌اند که به یک شکم زاده‌اند. پس بدان که گفته پیغمبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است، چه او ظل‌الله فی الارض است.» (۳۲)

حال با توجه به گستره و عمق رسوخ و حضور این خصیصه فرهنگی در بین مردم ایران و ساختار اجتماعی و فرهنگی آن که از لابلای متون مختلف ادبی، سفرنامه‌ها، تنقیدها و تحلیل‌ها و تواریخ قابل بازیابی است، شناسایی مجموعه علل و عوامل مؤثر بر پیدایی و رشد و گسترش آن در الگوهای رفتاری و دیرپایی آن تاکنون، از زمره وسایلی است که می‌توان با تجهیز بدان، الگوهای رفتار سیاسی موجود را به طور سیستماتیک، فرموله کرده و در نهایت برای تعدیل و حتی زدودن آن، گام‌های اساسی برداشت. شاید چنین بنماید که بررسی و شناسایی و در نهایت زدودن یا تضعیف این خصیصه منفی، موجب نوعی اختلال و آشفتگی گردد، ولی قدر مسلم این که چنین چاره‌جویی در نهایت نه تنها به نفع مردم و میهن، بلکه نظام سیاسی نیز هست. چراکه «یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ پاتریمونالیستی، این توقع است که گره همه مشکلات باید به وسیله نماد بدری حکومت باز شود که خود میانمی بر سر راه پیدایش فرهنگ مشارکت است. اما وقتی مشکلات حل نشود، در آن صورت ممکن است واکنش عصبی نسبت به قدرت صورت گیرد. توضیح شورش در فرهنگ سیاسی پاتریمونالیستی را نباید در چنین تعبیری جست.» (۳۳) در چنین نظامی به مثابه یک سیستم به هم‌بافته که با نقص عنصری از آن، عناصر و کل سیستم نیز دچار اختلال می‌شود، وجود چنین خصیصه‌ای موجب یک دور شوم و باطل می‌شود که از ترس، شروع و به اطاعت و عدم مشارکت و ظالم‌پروری و در نهایت بی‌ثباتی‌های اجتماعی و سیاسی ختم می‌گردد. دوری که سرانجام موجب

نوعی واپس‌ماندگی و توسعه‌نوسعه‌نیافتگی می‌شود.

فرهنگ ناامنی، پنهان‌کاری و ترس از آینده

ناامنی و عدم احساس امنیت فرد در جامعه، موجب انزوا، انفعال، ایستایی، تقلید، فقر فرهنگی و فقر مراودات اجتماعی، عدم اطمینان و سوءظن می‌شود. هرگاه در یک فرهنگ سیاسی، قدرت، مستحق ستایش، احترام و تمجید و اطاعت محض تلقی شود، در آن صورت روحیه نقد و انتقاد مجال نمی‌یابد و تفاوت میان نقد و دشنام از بین می‌رود. «در درون فرهنگ سیاسی پاتریمونالیستی تنها سه‌راه پیش‌روی فرد وجود دارد: یکی اطاعت و احترام محض و چاپلوسی و فرصت‌طلبی، دیگری ترس و سکوت همراه با نقد و تمسخر سرپوشیده و سوم طغیان عصبی.» (۳۴)

عدم امنیت و انزوای اجتماعی و سیاسی و رکود فکری و فرهنگ‌یابی و گرایش به تقلید و جازدن‌ها سبب نوعی گذشته‌گرایی، ثبات‌جویی و سنت‌پرستی می‌شوند که فرد معتقد بدان را از هرگونه نوآوری، نواندیشی، دانشوری، تحرک، اطمینان، مرادوده، غنای اجتماعی و گشایش فرهنگی دور می‌سازد. ناامنی درون جامعه ایران از دو خاستگاه سربرآورده و تمامی رشته‌ها را پنبه می‌کرده است: یکی تعدیات و گسترش‌طلبی‌های ارضی استعمار کهن با حضور نظامی و تهاجمات بی‌دربی که مانع از تولد نطفه‌های توسعه و ترقی و پیشرفت می‌گردید و دیگری استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی حکومت سیاسی و سلاطین و درباریان که همه چیز را از آن خود دانسته و مردم را رعیت می‌پنداشتند.

فلانندن در سال ۱۸۴۰ در زمان حکومت محمدشاه قاجار می‌نویسد: «نه تنها یورش‌های خارجی، ایران را ویران ساخته، بلکه طمع تجار خارجی (اروپاییان) برای غارت ایران علت تامی است. غارت تجار خارجی باعث شده روزبه‌روز ایرانیان بیچاره و فقیرتر گردند... بیشتر خان‌ها و حکام که از طرف شاه به حکومت استان‌ها و شهرستان‌ها می‌رسند، در هر محل به نوکران و مأموران نظامی و غیرنظامی خود حقوق نمی‌دهند؛ چراکه می‌دانند به خوبی هر آن چه را که لازم دارند به رایگان برای خود از دست می‌برند.» (۳۵)

فشار سیاسی از درون در بسیاری موارد باعث پنهان‌کاری یا تقیه شده و زبان و دل مردم را به گونه متفاوت نشان می‌داد و باعث دور رویی و تزویر و چاپلوسی و ریا می‌گردید. دروغ مولود طبیعی این روابط بود. جیمز موریه می‌نویسد: «در تاریخ ایران دوره‌هایی بوده طولانی که می‌بایست حتی مذهب شیعه را هم در برابر سلطه حکام، تقیه و پنهان می‌کردند. داشتن عقیده‌ای آزاد یا ابراز مخالفتی



● در ساخت خانواده پدرسالار، احتراز از خشم پدر و کوشش برای جلب توجه او موجب پیدایش شخصیت اقتدارطلب می شود

کافی بود تا جانها فدا و مالها مصادره و سازمانها به تاراج و خانمانها ویران گردد. از این روی برای هر کس، خود را رونکردن و پنهانی و پوشیده یا پشت به روزیستن و حتی خانهها را پشت به رو ساختن و در شهرها پشت به رو کار کردن و عمر به سر آوردن و در لاک خود خزیدن نیز مانند تقیه لازم بود. (۳۶)

مثالهایی هم چون «دیوار موش دارد و موش هم گوش دارد»، «گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش»، «با گرگ دنبه خوردن و با چوپان گریه کردن»، «چو شود دشمن دیر، چاره جز تسلیم نیست»، «به چشم خودت هم اطمینان نکن»، «هم آتش و پلوی معاویه را خوردن و هم نماز علی را خواندن»، «نان به نرخ روز خوردن»، «دم را غنیمت شمار که فردا معلوم نیست چه خواهد شد»، «زبان سرخ سبز سبز دهد بر باد»، «گر زبان تو را دارستی، تیغ را با سرت چکارستی» و... نشان می دهند که تبعات استبداد و ناامنی سیاسی تا کجا می تواند گسترش یابد. «ایدئولوژی حکومت های استبدادی، نه تنها حاکمیت ملت را نفی می کرد، بلکه هرگونه دخالت آحاد ملت را در امور مربوط به حقوق فردی و اجتماعی و منافع ملی و سیاسی، به شدیدترین وجهی سرکوب می کرد و آن را نوعی بی شرمی و گستاخی رعایا نسبت به سرور، صاحب و سلطان تلقی می کرد.» (۳۷)

در نظام های خودکامه، مردم تحقیر می شدند و به ندرت امکان ابراز وجود، مشارکت، اطمینان به دیگری، تلاش جمعی، ملی گرایی، عام گرایی در برابر خاص گرایی و خانواده گرایی، رشادت و اعتراض جمعی و احترام به نظر دیگران پدید می آمد. دروغ نیز یکی از مولودات مرضی و آسیب ساز این ناامنی بود. دروغ، ناخوشی ملی و عیب ملی ایرانی است و قسم، شاهد بزرگ این معنی. چرا که سخن راست را چه احتیاج به قسم. سوگندهایی چون به جان تو، به جان خودم، به مرگ اولادم، به روح پدرم، به جان مادرم، به مرگ تو، به نان و نمک قسم، به پیغمبر، به این روی قبله، به قرآن، تو را خدا، به امام حسن، به امام حسین، به حضرت عباس و... همه بیانگر نوعی عدم اطمینان هستند و نمایانگر دروغ رایج بین مردم. کنت دوگوبینو در کتاب سه سال در ایران می نویسد: «غالب این مردم آن چه را که اظهار می کنند، غیر از آن است که در حقیقت در دل و فکر دارند. به قول

خودشان زبانشان دگر و دلشان دگر است. این دورویی، ریشه تاریخی دارد. چنان که در زمان ساسانیان، موبدان و طرفداران آنها در امور سیاسی هم مداخله می کردند. در نتیجه با نهایت بی رحمی مخالفان خود را آزار می دادند... مخالفان نیز که همواره جان خود را در معرض خطر می دیدند، رفته رفته می کوشیدند که شعایر مذهبی مخالف خود را پنهانی انجام دهند و سکوت اختیار می کردند تا مورد تعقیب واقع نشوند... در زمان ساسانیان با این رویه، مذاهب پنهانی رایج گشت و در نتیجه اختلاف معنوی و اخلاقی بزرگی در ایران پدیدار شد و شیوه ظاهر سازی و ریاکاری جانشین صراحت بیان شد. (۳۸) به گفته دوگوبینو: «چند هزار سال است که در این کشور زور حکومت می کرده و ایرانی هیچ گاه سابقه حکومت مدنی و حقوقی شهروندی نداشته است.» «دورویی زاییده محیط ناامن و ارباب است. فرق نمی کند که ترس از حکومت باشد یا برای فریب مردم. بنابراین شما در درون، یک چیز می اندیشید و در ظاهر چیز دیگری نشان می دهید.» (۳۹) ناامنی حتی سبب عدم شکوفایی فرهنگ اقتصادی، کار و کوشش جمعی و تولیدی می گردد. چرا که تولید مستلزم نوعی دورانیشی و امید به آینده است، در حالی که در نظام استبدادی و ناامنی موجود در جامعه همیشه ترس از آینده بوده و لذا افراد به سوی سودهای آنی جذب شده و به سرمایه گذاری درازمدت گرایشی ندارند و با گذشت ایام و پیوستن آینده به گذشته، حسرت آن را می خورند که ای کاش چنان و چنین می شد. بدین ترتیب این تکیه کلام فکری غالب ایرانیان است: «حسرت گذشته خوردن و ترس از آینده داشتن.» «فرهنگ اقتصادی، گواه این است که زندگی اجتماعی به طور اعم و اقتصادی به طور اخص، ناامنی را به دوش می کشیدند. ناامنی و غارت، کشنده زندگی فعال اقتصادی است و عنصر هرگونه کار و آینده نگری را از بین می برد.» (۴۰) هانری رنه دالمانی در سال ۱۸۸۰ می نویسد: «در دنیا ملتی نیست که به اندازه ایرانی از نشان دادن سرمایه خود ترس داشته باشد و علت عمده آن هم این است که ثروتمندان از ترس مأموران دولتی مجبورند از رو کردن سرمایه شان خودداری کنند. زیرا اگر سرمایه خود را رو کنند، مأموران دولتی آن را به هر نیرنگ حتی به نام وام هم که باشد می گیرند، در حالی که این وام هرگز ادا نخواهد شد.» (۴۱) وجه دیگر ناامنی و عدم امنیت سیاسی و اقتصادی، وجه برونزا و خارجی است که در تاریخ ایران سایه آن همیشه به چشم می خورد. وقوع استعمار کهن و حضور همیشگی عوامل خارجی در ایران مانع شکل گیری ساختارهای دیرپای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و علمی و الگویی فرهنگی شده و تشتت آنها ارمغان آن بوده است. تهاجم همیشگی چنان نابه سامانی سیاسی و به دنبال آن

ناامنی اقتصادی و فرهنگی را فراهم ساخته که در تاریخ این مرز و بوم نه پایه های استواری از تولید و فرهنگ تولید پدید آمده و نه متون ادبی آدبا، خالی از شکوه و ایهام و رازواری است. □

پانویس:

- ۱- ایران و ایرانی، انصاف پور، ص ۲۱۵
- ۲- نقدی بر اصطلاحات علمی و اجتماعی، آراسته خور، ص ۹۲
- ۳- ایران و ایرانی، ص ۱۱۳
- ۴- همان منبع، ص ۴۱
- ۵- نظام اجتماعی و سازمان های سیاسی در ایران، وهرام، ص ۱۸۳-۴
- ۶- فرهنگ جامعه شناسی، ترنر و دیگران، ترجمه پریان، ص ۲۲۶
- ۷- تجدد و توسعه، جواد طباطبایی، ص ۳۴
- ۸- ایدئولوژی مشروطه، آدمیت، ص ۱۲
- ۹- تجدد و توسعه، ص ۳۵
- ۱۰- ایدئولوژی مشروطه، ص ۱۴
- ۱۱- نظام اجتماعی و سازمان های سیاسی، وهرام، ص ۱۸۲
- ۱۲- تجدد و توسعه، ص ۳۸
- ۱۳- ایران و ایرانی، ص ۷۰
- ۱۴- فرهنگ علوم اجتماعی، آلن بیرو، ترجمه ساروخانی، ص ۲۲۶ و ۷
- ۱۵- کار، پیشه، احمد کسروی، ص ۲۰
- ۱۶- فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۱۸۰
- ۱۷- تجدد و توسعه، ص ۳۵
- ۱۸- نقدی بر اصطلاحات علمی و اجتماعی، ص ۶۹
- ۱۹- ایران و ایرانی، ص ۵۷
- ۲۰- الگوهای فرهنگی، بیوک محمدی، ص ۱۷۴
- ۲۱- همان جا، ص ۶۴-۶۳
- ۲۲- نظام ارباب رعیتی در ایران، سوداگر، ص ۱۰۶
- ۲۳- فرهنگ جامعه شناسی، ص ۲۶۸
- ۲۴- نقدی بر اصطلاحات... ص ۵۹
- ۲۵- نظام ارباب رعیتی... ص ۱۰۹
- ۲۶- فرهنگ توسعه، حسین بشیریه، ص ۲۲
- ۲۷- فرهنگ جامعه شناسی، ص ۲۷۸
- ۲۸- جامعه شناسی خودکامگی، رضاقلی، ص ۶۲
- ۲۹- نظام ارباب رعیتی، ص ۹۷
- ۳۰- جامعه شناسی خودکامگی، ص ۱۰۷-۹
- ۳۱- ایران و ایرانی، ص ۴۹
- ۳۲- همان جا، ص ۵۲
- ۳۳- همان جا، ص ۱۲۶
- ۳۴- افکار سیاسی و اجتماعی ص ۱۳
- ۳۵- فرهنگ توسعه، بشیریه، ص ۲۲
- ۳۶- همان جا، همان صفحه
- ۳۷- ایران و ایرانی، ص ۵۱
- ۳۸- همان جا، ص ۱۱۹
- ۳۹- جنبش های سیاسی در ایران، سهراب زاده، ص ۶۱
- ۴۰- ایران و ایرانی، ص ۲۲-۱۲۰
- ۴۱- دو چهرگی یا ریا، علی اسلامی ندوشن، ص ۷

رنگ نموده □ شلوار و پیراهن و کلاه